

مفهوم زیبایی در فیه ما فیه: تحلیلی فلسفی^۱

مریم جعفری^۲

دانشجوی دکتری فلسفه هنر، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

شمس الملوک مصطفوی^۳

دانشیار گروه فلسفه، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

محسن کرمی^۴

دانش آموخته دکتری فلسفه هنر، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

چکیده

در جستار حاضر تلاشمان معطوف به یافتن دیدگاه‌های مولانا در باب مفهوم زیبایی بوده است و دامنه‌ی کارمان را نیز به کتاب فیه ما فیه او محدود کرده‌ایم. برای ره بردن بدین مقصود، شش مسأله و پرسش مهمی را که امروزه در خصوص زیبایی در فلسفه هنر مطرح است بر مولانا عرضه کردیم و کوشیدیم، با بهره‌جستن از روش تحلیل فلسفی، پاسخ‌های (هرچند احتمالی) او به این پرسش‌ها را در کتاب فیه ما فیه بیابیم. بر این اساس، به پی‌جویی این پرسش‌های شش‌گانه در فیه ما فیه پرداختیم: زیبایی به لحاظ وجودشناختی چه جور ویژگی‌ای است؟ زیبایی چه حال و احساسی در آدمی برمی‌انگیزد؟ زیبایی نسبی است یا مطلق؟ زیبایی مفهومی مشکک است یا متواطی؟ ربط‌ونسبت میان زیبایی و زشتی از مقوله تضاد است یا تناقض؟ و دست‌آخر این‌که انواع زیبایی بر حسب دارنده‌ی زیبایی کدامند؟ باری، به نظر می‌رسد که مولانا زیبایی را به لحاظ وجودشناختی امری آفاقی می‌داند، نه انفسی، و نه آفاقی-انفسی؛ عقیده دارد که زیبایی بهجت‌آفرین است؛ آن را مطلق می‌انگارد؛ مفهومی مشککش می‌داند؛ نسبت میان آن را با زشتی از مقوله‌ی تناقض می‌بیند؛ و این‌که، افزون بر اشیاء مادی، هم به حالات روانی می‌توان زیبایی نسبت داد و هم به امور مجرد و انتزاعی.

واژگان کلیدی: زیبایی، زشتی، فیه ما فیه، آفاقی، انفسی، نسبی، مطلق، مشکک، متواطی، تضاد، تناقض.

۱. تاریخ وصول: ۱۳۹۶/۳/۲۱؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۷/۲/۳

۲. پست الکترونیک: maryamejafari@gmail.com

۳. پست الکترونیک (مسئول مکاتبات): sha_mostafavi@yahoo.com

۴. پست الکترونیک: mohsenekarami@gmail.com

مقدمه

یکی از رویکردهای مهم به سنت هر قوم و تمدنی این است که پرسش‌های روزگار خود را بر آن عرضه کنیم و از آن پاسخ بجوییم. فی‌المثل، مسائل و پرسش‌های امروزمان را در خصوص معنای زندگی بر حافظ عرضه کنیم و بکوشیم، به مدد تحلیل گفتمان او، از خلال اشعارش به پاسخ‌های احتمالی او دست پیدا کنیم؛ یا سؤالاتمان در باب سرشت و ماهیت زیبایی را بر مولانا عرضه کنیم و از او پاسخ بخواهیم. نوشتار حاضر، بر آن است که شش پرسش مهمی را که در روزگار ما در باب چیستی و ماهیت زیبایی طرح می‌شوند بر فیه ما فیه مولانا عرضه کند و بکوشد، از رهگذر تحلیل گفتمان مولانا، پاسخ‌های احتمالی او را به این پرسش‌ها استخراج کند.

مسائل و پرسش‌هایی که در شش بند، از پی هم، طرح می‌گردند مسائل انسان امروزند و لزوماً مولانا به همه‌ی مسائل امروز ما، با همین شیوه و ساختار، نمی‌اندیشیده است و بر همین اساس، خواهیم دید که مولانا در خصوص برخی مسائل بیشتر سخن گفته و در خصوص برخی دیگر کمتر.

گذشته از این، همه‌ی پاسخ‌هایی که از فیه ما فیه استخراج شده است هم لزوماً ابداع خود مولانا نیستند. برخی از دیدگاه‌های او، دست‌کم، در دنیای اسلام مسبوق به سابقه نیست و، بنابراین، ابداع خود اویند، اما برخی دیگر سابقه دارند و احتمالاً مولانا آن‌ها را از دیگران اخذ کرده است. ولی باید گفت که یافتن تبار و ریشه‌ی اندیشه‌های مولانا، از جمله در باب زیبایی، خود، تحقیقی سوا می‌طلبد.

و سخن آخر این‌که وقتی از «پاسخ‌های مولانا» سخن به میان می‌آوریم مرادمان این نیست که مولانا در فیه ما فیه به صراحت در باب سرشت و ماهیت زیبایی سخن گفته است و ما آن سخنان را گرد آورده‌ایم و به تناسب بحث دسته‌بندی کرده‌ایم. تقریباً همه‌ی پاسخ‌هایی که از پی خواهند آمد از دل نظام فکری مولوی بیرون کشیده شده‌اند. به عبارت دیگر، از پس خواندن این وجیزه، مخاطب در خواهد یافت که نظام فکری مولانا

در فیه ما فیه چه پاسخ‌هایی را ایجاد می‌کند. دیدگاه‌های استخراج شده از فیه ما فیه در باب زیبایی عموماً آثار و نتایج منطقی نظام فکری مولوی (و عموماً دیدگاه‌های الاهیاتی او) در این کتابند و از دل تحلیل‌ها و استنتاج‌های گاه پیچیده حاصل آمده‌اند.^۱ در این راه، از مولانا پڑوهان عظیم الشانی چون بدیع الزمان فروزانفر، عبدالحسین زرین‌کوب، جلال‌الدین همایی، و رینولد نیکلسون بهره برده‌ایم، اما از ورای هیچ شرحی در فیه ما فیه نظر نکرده‌ایم. نتایج به دست آمده در این تحقیق محصول تحلیل گفتمان فیه ما فیه‌اند. باری، جان جهان مجالمان داد و فرصتی فرارویمان نهاد تا در تاریکی و تنهایی با فیه ما فیه درآویزیم و به تحلیل و تفسیر آن پردازیم.

زیبایی به لحاظ وجودشناختی چه سنخ کیفیتی است؟

مهم‌ترین پرسشی که در باب زیبایی قابل طرح است این است که زیبایی به لحاظ وجودشناختی چه نوع کیفیتی است؟^۲ آفاقی / عینی^۳ است، یا آفاقی-انفسی / عینی-ذهنی،^۴ و یا انفسی / ذهنی؟^۵ به تعبیر دیگر، آیا زیبایی یک شیء و ویژگی‌ای در خود شیء است (مثل کروی‌شکل بودن توپ)، یا ویژگی‌ای است که از تفاعل میان شیء و ذهن نگرنده‌ی به شیء حاصل می‌آید (مثل رنگ آبی دریا)، و یا ویژگی‌ای است که در واقع ذهن آدمی به

۱. نظیر این سخن را جان مارنبن در مقاله‌ای در باب امکان یا امتناع طرح زیبایی‌شناسی قرون وسطی، به بیان کرده است. اساساً زیبایی‌شناسی و نظریه هنری که به الاهدانان و متکلمان و عارفان قرون وسطی نسبت می‌دهند دقیقاً بر همین سیاق و با تحلیل نظام فکری ایشان استخراج و استنباط شده است، نه این‌که فی‌المثل آگوستین، ترتولیان، جروم قدیس، یوحنای فم‌الذهب، و آکویناس و دیگران به بحث نظری در باب هنر پرداخته باشند. برای آگاهی بیشتر از این بحث، بنگرید به: Marenbon, J., "Medieval and Renaissance Aesthetics", *A Companion to Aesthetics*, pp.22-32

۲. سارتول، کریسپین، «زیبایی»، تعریف هنر و زیبایی، ترجمه فائزه جعفریان، تهران، ققنوس، ۱۳۹۵ ش.

3. objective
4. objective-subjective
5. subjective

شیء نسبت می‌دهد (مثل واحد و ممکن الوجود)؟

باری، صفتی از آن خود شیء است (یعنی کیفیت آفاقی آن شیء است) که (۱) اگر هیچ انسانی به وجود نیامده بود، یا (۲) انسانی وجود داشت اما ساختار و کارکرد ذهنش با ساختار و کارکرد ذهن انسان‌های فعلی فرق می‌کرد، و یا (۳) انسانی وجود داشت و ساختار و کارکرد ذهنش همین بود ولی از آن شیء باخبر نمی‌شد، باز هم آن شیء ویژگی مذکور را می‌داشت؛ ولی صفتی که در هر یک از این سه وضع و حال ویژگی شیئی نباشد، در واقع، از آن خود شیء نیست، بلکه حاصل تفاعل ذهن ما و آن شیء است (یعنی کیفیت آفاقی-انفسی آن شیء است). اما صفاتی هم هستند که نه از آن خود اشیاء اند و نه از تفاعل ذهن ما و اشیاء به وجود می‌آیند، بلکه فقط ساخته‌ی ذهن ما انسان‌هایند (یعنی کیفیات انفسی آن اشیاء اند).^۱

حال، بر اساس آنچه از فیه ما فیه برمی‌آید، به نظر می‌رسد که مولانا زیبایی را، به لحاظ وجودشناختی، امری آفاقی می‌داند:

فرمود هر که محبوب است خوب است و لاینعکس؛ لازم نیست که هر که خوب باشد محبوب باشد. خوبی جزو محبوبی است و محبوبی اصل است. چون محبوبی باشد البته خوبی باشد. جزو چیزی از کلش جدا نباشد و ملازم کل باشد. در زمان مجنون خوبان بودند از لیلی خوب‌تر، اما محبوب مجنون نبودند. مجنون را می‌گفتند که از لیلی خوب‌تراند؛ بر تو بیاریم.^۲

«خوبی» در این جا به معنای زیبایی به کار برده شده. امروزه ما بیشتر «خوبی» را به معنای اخلاقی‌اش به کار می‌بریم، حال آن‌که در گذشته «خوبی» را در بسیاری از اوقات به معنای زیبایی به کار می‌بردند، مثل همین عبارت. مولانا می‌گوید: هر که محبوب است خوب است. یعنی زیبا است. پس، محبوبیت شرط کافی برای زیبا بودن

۱. ملکیان، مصطفی، درس‌گفتار فلسفه هنر، دانشکده الهیات و فلسفه واحد علوم و تحقیقات تهران، ۱۳۹۲ ش.

۲. مولوی، جلال‌الدین محمد، فیه ما فیه، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۷ ش، ص ۷۲.

است، اما عکسش صادق نیست. یعنی چنین نیست که هر که زیبا باشد محبوب هم باشد. چه بسا زیبایی که محبوب کسی واقع نشوند. بنابراین، زیبایی به لحاظ وجودشناختی آفاقی است. چون یک زیبا می‌تواند فارغ از این که کسی محبّ او بشود یا نشود زیبا باشد. به عبارت دیگر، زیبایی شیء کیفیتی است فارغ از مدرکیّت آن. افزون بر این، مولانا به تبع روایت «انّ الله جمیلٌ و یحبّ الجمال»، زیبایی را یکی از اوصاف خداوند می‌داند:

ای نسخه‌ی نامه‌ی الهی که تویی
ای آینه‌ی جمال شاهی که تویی
بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست
از خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی^۱

و

... این قدر از لطف حقّست و پرتو جمال اوست^۲

و اگر زیبایی صفت خدا باشد، معنایش این است که وجودش قطعاً به بود و نبود ما انسان‌ها ربطی ندارد. یعنی اگر ما انسان‌ها هرگز به وجود هم نمی‌آمدیم، باز زیبایی، به عنوان یکی از اوصاف خدا، وجود می‌داشت و، از این رو، زیبایی کیفیتی آفاقی است.

زیبایی چه حال و احساسی در آدمی برمی‌انگیزد؟

اما فارغ از این که بگوییم زیبایی متعلّق به خود شیء است (یعنی آفاقی است)، یا حاصل تفاعل ذهن بیننده با شیء است (یعنی آفاقی-انفسی است)، و یا تنها ویژگی ذهن ناظر است (یعنی انفسی است)، پرسش دیگر این است که زیبایی به لحاظ روانشناختی چه وضعی دارد و چه حال و احساسی را در آدمی برمی‌انگیزد. برخی معتقدند که زیبایی

۱. مولوی، فیه مافیه، ص ۷۶.

۲. همان، ص ۵۹.

حُزن‌انگیز است و در آدمی حُزن ایجاد می‌کند،^۱ بعضی گفته‌اند که زیبایی شادی‌آفرین است و در آدمی بهجت می‌آفریند،^۲ پاره‌ای بر آن‌اند که زیبایی حالِ استغراق و بی‌خویشی در مخاطب پدید می‌آورد،^۳ و... اما نظر مولانا در این باب چیست؟
اکمل‌الدین گفت^۴ مولانا را عاشقم و دیدار او را آرزومندم و آخرتم خود یاد نمی‌آید. نقش مولانا را بی این اندیشه‌ها و پیشنهادها مونس می‌بینم و آرام می‌گیرم به جمال او و لذت‌ها حاصل می‌شود از عین صورت او یا خیال او.^۵
نه تنها آن چه زیباست آرامش‌بخش و لذت‌آفرین است، بلکه خیال و تصویری که آدمی از آن چیز زیبا دارد هم چنین است. بنابراین، به نظر می‌رسد که مولانا، در فیه ما فیه، از میان آراء مختلف جانبدار این دیدگاه است که زیبایی آرامش‌بخش و لذت‌آفرین است.

زیبایی نسبی^۶ است یا مطلق^۷؟

به طور کلی، نه فقط در خصوص زیبایی که در باب هر چیزی که مطلق/نسبی بودن

۱. آرمسترانگ، جان، قدرت پنهان زیبایی، ترجمه سهیل سمی، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۹۳ ش، صص ۹۹-۱۱۱.

2. Levinson, J., "Aesthetic Pleasure", *A Companion to Aesthetics*, Stephen Davies [et al.], 2nd ed. Wiley-Blackwell, 2009, pp.123-124.

3. Bell, C., *Art*, New York, Frederik A. Stokes Company Publishers, 1913, pp.25-27.

۴. درست است که در این جا ظاهراً «اکمل‌الدین می‌گوید» اما به نظر می‌رسد که نظر مولانا نیز بر همین است؛ چنان که در یکی از مشهورترین غزلیات وی آمده است: «هر جا که هستی حاضری، از دور بر ما ناظری / شب خانه روشن می‌شود، چون یاد نامت می‌کنم» (دیوان شمس تبریز: غزل ۴۸۷)، یعنی از یاد تو و تجسم خیال تو غم از دلم برمی‌خیزد و خانه دلم روشن می‌شود.

۵. مولوی، فیه ما فیه، ص ۲۰۹.

6. relational

7. absolute

درباره‌اش معنا داشته باشد، برای تشخیص نسبی از مطلق باید دید که آیا وصف مذکور «برای/for» دارد یا ندارد. اگر گفتیم «راستگویی درست است»، حکم مطلق صادر کرده‌ایم. اما اگر گفتیم «راستگویی برای الف درست است»، این‌جا دیگر به نسبت قائل شده‌ایم. زیرا آن حکم کلی با چیز دیگری نسبت پیدا کرده است. اگر بگوییم «خدا نسبت به مؤمنان مهربان است»، معلوم می‌شود که مهربانی خدا، از نظر ما، «برای» دارد و، بنابراین، مطلق نیست. هر چیزی که «برای/for» داشت، امری نسبی است، چون اگر چیزی که بعد از «برای» می‌آید محقق نشود، آن چیز هم محقق نخواهد شد. در خصوص «خدا برای مؤمنان مهربان است»، اگر مؤمنان نابود شوند، دیگر مهربانی خدا هم محقق نمی‌شود، زیرا کسی نیست که آن صفت درباره‌اش تحقق پیدا کند. بنابراین، بود و نبود مهربانی خدا، طبق آن گزاره‌ای که گفتیم، قید و شرط دارد. از این نظر است که به چنین احکامی نسبی می‌گویند. اصلاً «مطلق» به لحاظ لغوی به معنای رهاست و «اطلاق» هم یعنی رهایی و ناوابستگی. اما ببینیم که در خصوص نسبت زیبایی چه نظریاتی وجود دارد و احیاناً کسانی آن «برای/for» را به چه چیزهایی دانسته‌اند.

۱. نسبت فردی:^۱ برخی گفته‌اند هنگامی که زیبایی‌ای به یک شیء نسبت می‌دهیم، باید آن زیبایی را با قید «برای فلان انسان» به شیء نسبت دهیم. مثلاً بگوییم این موسیقی برای علی زیباست، ولی برای زهرا زیبا نیست.

۲. نسبت زمانی-مکانی-وضع و حالی:^۲ کسانی گفته‌اند حتی این‌که بگوییم این موسیقی برای علی زیباست کافی نیست، بلکه باید بگوییم این موسیقی برای علی وقتی که جوان است زیباست، چون چه بسا در میانسالی یا پیری برای او زیبا نباشد. پس، قید زمان و مکان و اوضاع و احوال را هم باید اضافه کرد. نسبت فردی به یک انسان مقید بود، اما این نسبت، علاوه بر یک انسان خاص، به زمان و مکان و اوضاع و احوال خاصی هم

1. individual relativity
2. space-time relativity

مقیّد است.

۳. نسبت اجتماعی^۱: به گمان برخی، رنگ‌های خاصی برای هندیان زیبا، اما برای ایرانیان زیبا نیست. این چنین احکامی حاکی از این امرند که زیبایی نسبی و وابسته است، اما نه به یک فرد و اوضاع و احوال خاصّش، بلکه به یک جامعه وابسته است.

۴. نسبت فرهنگی^۲: وقتی گفته می‌شود که «مسلمانان چنین و چنانند»، و چیزی به عموم مسلمانان نسبت داده می‌شود، در واقع، نسبت به قید فرهنگ وابسته شده است. مسلمانی فراتر از یک جامعه است و، اگر نسبت فرهنگی برقرار باشد، باید مسلمانان ایران و مسلمانان عربستان در چیزهایی که مسلمانی‌شان اقتضاء می‌کند با هم مشترک باشند. کسانی که به نسبت فرهنگی قائلند، زیبایی را وابسته به فرهنگ‌ها می‌دانند. یعنی مثلاً می‌گویند این موسیقی برای این فرهنگ زیباست، اما برای آن فرهنگ زیبا نیست.

۵. نسبت نوعی^۳: و سرانجام کسانی می‌گویند که این موسیقی برای دلفین‌ها زیبا نیست، اما برای انسان‌ها زیباست. یعنی زیبایی را مقیّد به انواع می‌کنند. مثلاً می‌گویند بعضی اشکال برای شامپانزه‌ها جالب و زیبا است، اما برای انسان‌ها نه چندان.^۴

حال، باید ببینیم که مولانا زیبایی را نسبی می‌داند یا مطلق. و اگر نسبی می‌داند، به کدام نوع از انواع نسبت ذکر شده نزدیک است.

مولانا، هم‌چون بسیاری از متفکران سنت اسلامی، به دنیا زشتی نسبت می‌دهد و به آخرت زیبایی. و این زشتی و زیبایی را بی هیچ قید و شرطی به کار می‌برد، تو گویی دنیا مطلقاً زشت است و آخرت مطلقاً زیبا: ... آخر [او] می‌باید که دنیا را بداند و زشتی و بی‌ثباتی دنیا را بداند و لطف [=زیبایی] و ثبات و بقای آخرت را بداند و اجتهاد در طاعت

1. social relativity

2. cultural relativity

3. specific relativity

4. Davey, N., "Relativism", *A Companion to Aesthetics*, (ed.) S. Davies, K. M. Higgins, R. Hopkins, R. Stecker and D. E. Cooper, Malden and Oxford, Wiley-Blackwell, 2009, pp.498-500.

که چون طاعت کنم و چه طاعت ...^۱

از دیگرسو، می‌دانیم که طبق نظر اشاعره _ که مولانا متعلق به سنت آن‌هاست^۲ _ همه‌ی هستی فعل خداست. ایشان می‌گویند: «لا مؤثر فی الوجود الا الله». پس، دنیا را هم خدا آفریده و، بنابراین، نمی‌تواند مطلقاً زشت باشد؛ بلکه باید بگوییم که دنیا فی‌المثل نسبت به آخرت زشت است، اما نسبت به کل هستی زیباست. به نظر می‌رسد که مولانا، طبق نگرش اشعری خود، تنها می‌تواند به نسبت نوعی در خصوص زیبایی معتقد باشد، آن هم مسامحتاً، زیرا این دنیا و هر چیزی که در این دنیا زشت می‌دانیم، در واقع، برای ما انسان‌های عادی زشتند، اگرچه در کل هستی زیبايند.

شخصی آمد گفت کجا بودی مشتاق بودیم، چرا دور ماندی. گفت اتفاق چنین افتاد. گفت ما نیز دعا می‌کردیم تا این اتفاق بگردد و زایل شود. اتفاقی که فراق آورد آن اتفاق نابایست است. ای واللّه هم از حقّست اما نسبت به حقّ نیک است. راست می‌گوید همه نسبت به حقّ نیک است و بکمال است، اما نسبت به ما نی. زنا و پاکی و بی‌نمازی و نماز و کفر و اسلام و شرک و توحید جمله به حقّ نیکست، اما نسبت به ما زنی و دزدی و کفر و شرک بدست و توحید و نماز و خیرات نسبت به ما نیک است. چنانک پادشاهی در ملک او زندان و دار و خلعت و مال و املاک و حشم و سور و شادی و طبل و علم باشد، اما نسبت به پادشاه جمله نیک است. چنانک خلعت کمال ملک اوست، دار و کشتن و زندان هم کمال ملک اوست و نسبت به وی همه کمال است، اما نسبت به خلق خلعت و دار کی یک باشد.^۳

یعنی هر کس بتواند از منظر خدایی در عالم نظر کند همه چیز را خوب و زیبا

۱. مولوی، فیه ما فیه، ص ۴۷.

۲. شفیعی کدکنی، محمدرضا، «مقدمه»، غزلیات شمس تبریز، مولانا جلال‌الدین محمد، تهران، نشر سخن، ۱۳۸۸ش، ص ۳۴.

۳. مولوی، فیه ما فیه، ص ۳۱.

می‌بیند. از این منظر است که سخنانی نظیر «و ما رأیت الا جمیلاً» تبیین‌پذیر می‌شوند، و تناقض ظاهری‌شان با زشتی‌ای که به دنیا نسبت داده می‌شود رفع می‌گردد.

اما از این که بگذریم، باید گفت که زیبایی در نظر مولانا مطلق است و او همه جا زیبایی را به نحو مطلق به کار می‌برد: فرمود هر که محبوب است خوب است و لاینعکس؛ لازم نیست که هر که خوب باشد محبوب باشد. خوبی جزو محبوبی است و محبوبی اصل است. چون محبوبی باشد البته خوبی باشد. جزو چیزی از کلش جدا نباشد و ملازم کل باشد. در زمان مجنون خوبان بودند از لیلی خوب‌تر، اما محبوب مجنون نبودند. مجنون را می‌گفتند که از لیلی خوب‌ترانند؛ بر تو بیاریم.^۱

می‌بینیم که در این جا مولانا از زیبایی افراد به نحو مطلق سخن می‌گوید، نه این که فی‌المثل بگوید که لیلی برای مجنون زیبا بود یا بر مجنون زیبا می‌نمود، یا این که آن زیباییان برای چه کس یا کسانی زیبا بودند یا زیبا جلوه می‌کردند.

در جای دیگری:

آورده‌اند که پادشاهی مجنون را حاضر کرد (و گفت) که تو را چه بوده است و چه افتاده است. خود را رسوا کردی و از خان و مان برآمدی و خراب و فنا گشتی. لیلی چه باشد و چه خوبی دارد؟! بیا تا تو را خوبان و نغزان نمایم و فدای تو کنم و به تو بخشم. چون حاضر کردند مجنون را و خوبان را جلوه آوردند، مجنون سر فرو افکنده بود و پیش خود می‌نگریست. پادشاه فرمود آخر سر را برگیر و نظر کن. گفت می‌ترسم. عشق لیلی شمشیر کشیده است. اگر بردارم، سرم را بیندازد.^۲

خوبان و نغزانی که پادشاه به صف کرده بود زیبا بودند، نه این که برای پادشاه زیبا باشند و مثلاً برای مجنون زیبا نباشند. اصلاً به همین دلیل مجنون سر بر نمی‌داشت تا در ایشان نظر کند، اگر نه چون بر او زیبا جلوه نمی‌کردند که دیگر معنا نداشت که از ترس

۱. مولوی، فیه مافیه، ص ۷۲.

۲. همان، ص ۵۱.

شمشیر عشق لیلی چشم از ایشان برگیرد.

و:

در زمان معنون خوبان بودند از لیلی خوبتر، اما محبوب معنون نبودند. معنون را می‌گفتند که از لیلی خوبترانند؛ بر تو بیاریم.^۱ نمی‌گوید معنون ایشان را زیبا نمی‌یافت، بلکه می‌گوید، برغم زیبایی‌شان، محبوب معنون نمی‌شدند.

و:

پاران را که چون شما را عروسان معنی در باطن روی نماید و اسرار کشف گردد، هان و هان تا آن را به اغیار نگویید و شرح نکنید و این سخن ما را که می‌شنوید به هر کس مگویید که لا تُعْطُوا الْحِكْمَةَ أَهْلِهَا فَتُظْلِمُوها و لا تُنْمَعُوها عن أَهْلِها فَتُظْلِمُوهم. تو را اگر شاهدی یا معشوقه‌ای به دست آید و در خانه‌ی تو پنهان شود که مرا به کس منمای که من از آن توأم، هرگز روا باشد و سزد که او را در بازارها گردانی و هر کس را گویی که بیا این (خوب) را ببین؟ آن معشوقه را هرگز این خوش آید؟^۲ در این جا هم مثلاً نمی‌گوید که «بیا و ببین این معشوق من برای تو هم زیبا هست یا نه»، بلکه می‌گوید «بیا این زیبا را ببین»، که یعنی این معشوق به نحو مطلق زیباست، نه این که برای کسی زیبا باشد و برای دیگری زیبا نباشد، و... .

زیبایی مفهومی مشکک^۳ است یا متواطی^۴؟

در زبان فارسی از «نسبی» معنای دومی نیز مراد می‌کنیم و آن همانا مشکک و ذومراتب است. وقتی بدین معنا از نسبی بودن زیبایی سخن می‌گوییم مرادمان آن است که زیبایی

۱. مولوی، فیه مافیه، ص ۷۲.

۲. همان، ص ۷۰.

3. graduated
4. unequivocal

درجاتی دارد. یعنی می‌توانیم از چیزی زیبا و از چیزی زیباتر از آن و از چیزی که کمتر از اولی زیباست سخن به میان آوریم. به عبارت ساده‌تر، می‌توانیم زیبایی را به صورت صفت تفضیلی به کار ببریم. «مطلق»ی که در مقابل این «نسبی» می‌شود قرار داد همانا «متواپی» است، بدین معنا که شامل آن مفاهیمی می‌شود که نتوان به صورت صفت تفضیلی به کارشان برد.^۱ کسی که زیبایی را مفهومی متواپی می‌داند مرادش آن است که هر چیزی یا زیباست یا زیبا نیست، و نمی‌شود گفت که الف از ب زیباتر است و ج از الف کمتر زیباست.

باری، به نظر می‌رسد که مولانا زیبایی را به این معنا، البتّه، نسبی (مشکک) می‌داند، و نه مطلق (متواپی):

شخصی گفت در خوارزم [کسی عاشق نشود زیرا در خوارزم] شاهدان بسیارند.
چون شاهی ببیند و دل برو بندند، بعد از او، از او بهتر [= زیباتر] ببینند، آن بر دل
ایشان سرد شود.^۲

و باز:

... جمله چیزها مسلسل است با حق جلّ جلاله. اوست که مطلوب لذاته است [و
او را] برای او خواهند نه برای چیز دیگر، که چون او ورای همه است [و از همه است] و
شریف‌تر از همه و لطیف‌تر [= زیباتر] از همه پس او را برای کم از او چون خواهند. پس
إلیه المُنْتَهی چون به او رسیدند به مطلوب کلی رسیدند.^۳

اما دامنه‌ی این نسبت گاه چنان موسّع است که می‌توان گفت فی‌المثل الف در
قیاس با ب زیباست، اما در قیاس با ج زشت است. در وصف چنین نسبتی است که
سعدی می‌گوید:

۱. خوانساری، محمّد، منطق صوری، تهران، نشر دیدار، ۱۳۹۱ش، صص ۹۸-۹۹.

۲. مولوی، فیه مافیّه، ص ۱۵۹.

۳. همان، ص ۱۰۱.

حورانِ بهشتی را دوزخ بود اعراف

از دوزخیان پرس که اعراف بهشت است^۱

یعنی اعراف را اگر در مقایسه با بهشت در نظر بگیریم، هر آینه، دوزخ است، اما همین اعراف را اگر در مقایسه با دوزخ در نظر بگیریم، قطعاً بهشت است. به نظر می‌رسد که مولانا به چنین نسبت موسعی در باب زیبایی قائل است و زیبایی و زشتی امور این جهان را بسته به این می‌داند که در نسبت با چه چیزی مورد داوری قرار گیرند، چراکه معتقد است: «بضدّها تتبّین الاشیاء»^۲. بر این اساس است که می‌گوید: شخصی بود سخت لاغر و ضعیف و حقیر هم‌چون عصفوری. سخت حقیر در نظرها چنانک صورت‌های حقیر او را حقیر نظر کردند و خدا را شکر کردند، اگرچه پیش از دیدن او متشکّی بودند از حقارت صورت خویش.^۳

ناگفته پیداست که در این جا مراد از «حقیر» همان زشت است. باری، سخن از فرد بسیار زشت‌روی و زشت‌اندامی است که زشت‌ها با دیدن او دیگر خود را چندان هم زشت نمی‌یابند و چه بسا که خود را نسبت به او زیبا هم بیابند و، از این جهت، شکرگزار خداوند باشند، حال آن‌که قبلاً از زشتی خود گله داشتند.

ربط و نسبت میان زیبایی و زشتی از مقوله تضادّ است یا تناقض؟

یکی دیگر از پرسش‌های مهمّ مطرح در باب زیبایی این است که: آیا زیبایی و زشتی، به لحاظ منطقی، متناقضند یا متضادّ؟ اگر متناقض باشند، نه حضور هر دو با هم ممکن است و نه غیاب هر دو؛ پس، همواره یکی از آن‌ها باید حضور داشته باشد. ولی اگر

۱. سعدی، گلستان، باب ۱، حکایت ۷.

۲. مولوی، فیه ما فیه، ص ۸۰.

۳. همان، ص ۳۲.

متضاداً باشند، حضور هر دو با هم ممکن نیست، اما غیاب هر دو ممکن است. مثلاً هر انسانی یا خانه دارد یا خانه ندارد، و حالت سومی ممکن نیست. ولی شیئی اگر زرد باشد، دیگر سبز نیست، اما کاملاً ممکن است که شیئی نه زرد باشد و نه سبز. در هر حال، فیلسوفان هنر در این باب دو داوری کرده‌اند. کسانی گفته‌اند که زشتی و زیبایی با هم متناقضند و کسانی هم گفته‌اند که با هم متضادند. یعنی گروه اول مدعی‌اند که هر شیئی یا زیباست یا زشت، و حالت سومی در کار نیست؛ و گروه دوم می‌گویند درست است که هر شیئی اگر زیبا باشد دیگر نمی‌تواند زشت باشد و، بالعکس، اگر زشت باشد دیگر نمی‌تواند زیبا باشد، اما حالت سومی هم وجود دارد و آن این‌که شیئی نه زشت باشد و نه زیبا، و، به تعبیری، نازیبا^۱ و نازشت^۲ باشد.^۳ این مسأله بسیار پیچیده و مناقشه‌برانگیز است و هم‌چنان بحث در باب آن ادامه دارد. در این‌جا خوب است بینیم که نظر مولانا در این باب چیست. آیا اصلاً او در فیه ما فیه موضعی در این زمینه اتخاذ کرده است؟ یعنی، آیا می‌شود استنباط کرد که مولانا چه ارتباط منطقی‌ای میان زیبایی و زشتی می‌دیده؟ آیا ربط زیبایی به زشتی را از مقوله‌ی تناقض می‌دیده یا از مقوله‌ی تضاد؟ آیا چیزی هست که مولانا نه زشتش بداند و نه زیبا؟

نکته‌ی مهمی که در این‌جا باید بدان توجه داشت این است که وقتی می‌گوییم شیئی نمی‌تواند هم زشت باشد و هم زیبا، مراد این نیست که شیئی نمی‌تواند از جهتی زیبا باشد و از جهتی دیگر زشت، بلکه مراد این است که شیء از یک جهت واحد نمی‌تواند هم زشت باشد و هم زیبا. برای مثال، گل‌هایی هستند که از جهت رنگ زیبایند، اما از لحاظ بو زیبا نیستند (چون زیبایی فقط مربوط به مَبصَرات نیست). پس، مسأله این است که آیا گلی وجود دارد که مثلاً، از لحاظ رنگ، هم زیبا باشد و هم زشت.

1. unbeautiful

2. ungly

۳. سْتولْنِیتِس، جروم، «زشتی»، بیناب، (ویژه زیبایی‌شناسی و فلسفه هنر)، ش ۲۰، ترجمه محسن کرمی،

۱۳۹۰ش، صص ۷۰-۷۱.

و به همین ترتیب، آیا چیزی می‌تواند، از لحاظ واحد، نه زیبا باشد و نه زشت؟ آیا زیبایی و زشتی حالت خنثی^۱ هم دارند یا نه؟ آیا عدم زیبایی همان زشتی است یا این که عدم زیبایی خودش حالت سومی است که نه زشت است و نه زیبا؟ این است که محل مناقشه‌ی بسیار است.

چنان که در بند قبلی آمد، مولانا زیبایی را امری مشکک می‌داند و این مشکک بودن را چنان موسّع می‌داند که فی‌المثل الف می‌تواند در قیاس با ب زشت باشد، اما در قیاس با ج زیبا:

شخصی بود سخت لاغر و ضعیف و حقیر هم چون عصفوری. سخت حقیر در نظرها چنانک صورت‌های حقیر او را حقیر نظر کردند و خدا را شکر کردند، اگرچه پیش از دیدن او متشکّی بودند از حقارت صورت خویش.^۲

به نظر می‌رسد تنها تبیین قابل دفاعی که می‌توان در این باب عرضه کرد این است که بگوییم مولانا همه‌ی امور را بهره‌مند از زیبایی می‌داند، اما مسأله بر سر میزان بهره‌مندی از زیبایی است. گویا چنین است که ما انسان‌ها، بسته به عوامل عدیده‌ای، موجوداتی را که بهره‌ی خاصی از زیبایی دارند زیبا می‌خوانیم، و موجوداتی را که بهره‌شان از زیبایی کمتر از آن باشد زشت می‌خوانیم. این تفکیک ذهنی در اوضاع و احوالی نظیر آنچه در بالا از فیه ما فیه نقل شد به خوبی آشکار می‌شود. باری، آن صورت‌های زشت مورد اشاره، در واقع، بهره‌مندی‌شان از زیبایی کمتر از حدّی بوده که معمولاً برای زیبا خوانده شدن لازم است. از این جهت، زشت خوانده شده‌اند. اما همین به اصطلاح زشت‌ها وقتی که با آن لاغر بسیار زشت، که در واقع بهره‌مندی‌اش از زیبایی بسیار کمتر از ایشان است، مقایسه می‌شوند، زیبایی‌شان نمود پیدا می‌کند. و کاملاً متصوّر است که آن «بسیار زشت» هم اگر با کس دیگری که بهره‌مندی‌اش از زیبایی از او کمتر است

1. neutral

۲. مولوی، فیه ما فیه، ص ۳۲.

مقایسه شود، زیبایی‌اش نمود پیدا کند و معلوم شود که او هم از زیبایی بهره‌مند است. اما اگر همه‌ی امور جهان از زیبایی بهره‌مند باشند و آنچه زشت می‌خوانیم در واقعیه واسطه‌ی بهره‌مندی کمتر از زیبایی چنین خوانده می‌شود، می‌توان نتیجه گرفت که نسبت میان زیبایی و زشتی از مقوله‌ی تناقض است. زیرا، بر این اساس، زشتی عبارت از فقدان زیبایی است، و می‌دانیم که وجود هر امری با عدم آن در تناقض است.

انواع زیبایی برحسب دارنده‌ی زیبایی

در بخش اول می‌گفتیم آیا زیبایی در خود شیء است، یا در تفاعل ذهن مخاطب و شیء، و یا تنها در ذهن مخاطب است؛ اما در این جا می‌گوییم که زیبایی به لحاظ فلسفی در هر کدام از سه شق مذکور که بگنجد، باز هم ما، در زبان متعارف، شیء را دارنده‌ی زیبایی می‌خوانیم. بنابراین، در این بخش وقتی که از دارنده‌ی زیبایی بحث می‌کنیم،^۱ برای پیشبرد بحث، موقتاً از آن بحث فلسفی صرف‌نظر کرده‌ایم؛ چون بالاخره، در زبان، وقتی که می‌خواهند زیبایی را اطلاق کنند، می‌گویند این نقاشی یا آن احساس یا آن ایده زیاست. پس، در این جا دارنده‌ی زیبایی یعنی همان چیزی که در زبان، و طبعاً در فهم عرفی، به آن «زیبا» گفته می‌شود، ولو مثلاً تحلیل فلسفی به ما نشان دهد که بخشی از این زیبایی مربوط به نقاشی است و بخشی از آن مربوط به ذهن بیننده‌ی نقاشی. در این خصوص، مولانا قائل است به این که هم زیبایی ظاهری داریم و هم زیبایی باطنی:

حقّ تعالی مگّارست. صورت‌های خوب [=زیبا] نماید در شکم آن صورت‌های بد
[=زشت] باشد، تا آدمی مغرور نشود که مرا خوب رأی و خوب کاری مصوّر شد و رو
نمود.

اگرچه هرچ رو نمودی آن چنان بودی، پیغامبر با آن چنان نظر تیز منور و منور فریاد

۱. اکو، امبرتو، تاریخ زیبایی، ترجمه هما بینا، تهران، فرهنگستان هنر، ۱۳۹۰ش، صص ۱۷-۲۳.

نکردی که ارنی الاشیاء کما هی. خوب می‌نمایی و در حقیقت آن زشت است. زشت می‌نمایی و در حقیقت آن نغز است.^۱

باز در جایی دیگری:

فرمود هر که محبوب است خوب است و لاینعکس؛ لازم نیست که هر که خوب باشد محبوب باشد. خوبی جزو محبوبی است و محبوبی اصل است. چون محبوبی باشد البته خوبی باشد. جزو چیزی از کلش جدا نباشد و ملازم کل باشد. در زمان مجنون خوبان بودند از لیلی خوب‌تر، اما محبوب مجنون نبودند. مجنون را می‌گفتند که از لیلی خوب‌ترانند؛ بر تو بیاریم. او می‌گفت که آخر من لیلی را به صورت دوست نمی‌دارم و لیلی صورت نیست.^۲

لیلی خوب (زیبا) است، اما نه به حسب صورت و ظاهر. در باطن لیلی زیبایی‌ای هست که مجنون در دیگری نیافته است. یعنی زیبایی لیلی به جسمش نیست، بلکه به ذهن و/یا روانش است. و این یعنی مولانا معتقد است که ذهن و/یا روان آدمی هم می‌تواند زیبا باشد.

افزون بر این، عارفان و از جمله مولانا، در سنخ‌شناسی‌ای که از آدمی به دست می‌دهند انسان‌ها را در سه سنخ دسته‌بندی می‌کنند. انسان‌ها، بسته به جنبه‌ی انسانی‌شان، یا جسمانی‌اند یا نفسانی‌اند یا روحانی. یعنی برخی از انسان‌ها جنبه‌ی جسمانی بر وجودشان غلبه دارد، برخی جنبه‌ی نفسانی، و برخی هم جنبه‌ی روحانی.^۳ و از اینجا، عشق و لذت، و به تبع آن‌ها زیبایی، نیز می‌توانند جسمانی و نفسانی و روحانی باشند.

۱. مولوی، فیه مافیه، ص ۵.

۲. همان، ص ۷۲.

۳. شوآن، فریتوف، اسلام و حکمت خالده، ترجمه فروزان راسخی، تهران، نشر هرمس، ۱۳۸۳ش، صص ۲۸۱-

آخر لیلی را که رحمانی [=روحانی] نبود و جسمانی و نفس بود و از آب و گل بود عشق او را آن استغراق بود که مجنون را چنان فرو گرفته بود و غرق گردانیده که محتاج دیدن لیلی به چشم نبود و سخن او را به آواز شنیدن محتاج نبود...^۱

در این جا مولانا می گوید لیلی رحمانی (یعنی روحانی) نبود و، با این همه، عشق او (و زیبایی او) مجنون را در خود مستغرق کرده بود. پس، عشق و لذت و زیبایی روحانی برتر از عشق و لذت و زیبایی جسمانی و نفسانی است. بنابراین، اولاً زیبایی را می توان هم به جسم نسبت داد، هم به نفس، و هم به روح؛ و ثانیاً در میان این انواع زیبایی هم زیبایی روحانی برتر از زیبایی نفسانی است و زیبایی نفسانی برتر از زیبایی جسمانی است.

اما مولانا در جای دیگری به آخرت زیبایی نسبت می دهد و به دنیا زشتی:

... آخر، [او] می باید که دنیا را بداند و زشتی و بی ثباتی دنیا را بداند و لطف [=زیبایی] و ثبات و بقای آخرت را بداند و اجتهاد در طاعت که چون طاعت کنم و چه طاعت...^۲

آیا دنیا یک موجود است، همان طور که مثلاً علی و صدلی موجودند؟ وقتی کسانی چون مولانا از دنیا سخن می گویند، مرادشان چیست؟ به نظر نمی رسد که بتوان دنیا را موجودی مادی دانست. زیرا به هر چیزی که اشاره کنیم (مثلاً زمین و آسمان و ...)، نمی توان گفت که به دنیا اشاره کرده ایم. بر این اساس، به نظر می رسد که دنیا مفهومی مجرد و انتزاعی باشد. و اگر این را بپذیریم، باید بگوییم که مولانا به امور انتزاعی و مجرد هم زیبایی و زشتی نسبت می دهد. مثال واضحتر برای زیبایی امور مجرد، البته، زیبایی ای است که مولانا به خدا نسبت می دهد:

۱. مولوی، فیه مافیه، ص ۴۳.

۲. همان، ص ۴۷.

ای نسخه‌ی نامه‌ی الهی که تویی
ای آینه‌ی جمال شاهی که تویی
بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست
از خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی^۱

و:

... این قدر از لطف حقست و پرتو جمال اوست^۲

بر اساس آنچه گذشت، می‌توان گفت که، از نظر مولانا، هم به اشیاء مادی^۳ می‌توان زیبایی نسبت داد، هم به حالات روانی^۴، هم به مجردات^۵. یعنی انواع زیبایی، بر حسب دارندگان زیبایی، برابر است با انواع موجودات مادی و محسوس (که، از منظری، به تعداد حواس آدمی‌اند)، انواع حالات روانی مثبت (نظیر شادی، امید، و...)، و انواع مجردات (هر چند نوع که باشند).

نتیجه

بر اساس آنچه از فیه ما فیه مولانا بر می‌آید، پاسخ پرسش‌های ششگانه‌ای که در باب زیبایی طرح شد از این قرارند:

۱. زیبایی، به لحاظ وجودشناختی، ویژگی خود اشیاء زیباست، نه این‌که ما انسان‌ها برخی چیزها را زیبا ببینیم و برخی چیزها را نه. اگر چیزی زیبا باشد، خواه کسی زیبایی آن را درک کند و خواه نکند، زیبایی‌اش برقرار خواهد بود. زیبایی کیفیتی نظیر جرم و شکل اشیاء است که فارغ از این‌که انسانی آن‌ها را درک کند یا نکند وجود دارند، و مثل

۱. مولوی، فیه ما فیه، ص ۷۶.

۲. همان، ص ۵۹.

3. physical objects

4. mental states

5. the abstract

رنگ یا صدا نیست که موجودیتشان منوط و موکول به مُدرکیتشان است، و به طریق اولی، مانند واحد و ممکن الوجود هم نیست که تنها در ذهن ما انسان‌ها وجود دارند و در اشیاء نمی‌توان از آن‌ها سراغی گرفت.

۲. زیبایی آرامش‌بخش است و، از این جهت، لذت‌آفرین. حالات درونی آدمی را می‌توان به دو دسته‌ی لذات و آلام تقسیم کرد. برخی حالات لذت ایجاد می‌کنند و برخی آلم. در این میان، آرامش‌حالی لذت‌بخش است. بنابراین، می‌شود گفت: زیبایی که آرامش‌بخش است به بهداشت روانی کمک می‌کند و متضادش، یعنی زشتی، که تشویش‌آفرین است برای بهداشت روانی مضر است.

۳. کُلّ عالم آفریده‌ی خداست و بنابراین، خوب و زیباست. خدایی که علمش مطلق است و قدرتش مطلق است و خیرخواهی‌اش علی‌الاطلاق قطعاً شرّ و زشتی نمی‌آفریند. اینکه عموم ما انسان‌ها برخی چیزها را بد و زشت می‌دانیم و برخی را خوب و زیبا از آن روست که نمی‌توانیم هر چیزی را در ارتباط با کُلّ عالم ببینیم و آثار و نتایج‌ش را محاسبه کنیم. هر کس بتواند ورای غفلتی که بر این جهان حکم‌فرماست در عالم نظر کند، خواهد دید که همه چیز عالم خوب و زیباست. اما انسان‌ها، مادامی که در غفلت این جهان اسیرند، بخشی از پدیده‌های جهان را زیبا می‌یابند و برخی را زشت. از این منظر، می‌شود گفت که برخی امور عالم برای نوع بشر زیبا جلوه می‌کنند و برخی دیگر زشت.

۴. ولی نسبی بودن زیبایی معنای دومی هم می‌تواند داشته باشد و آن مشکک و ذومراتب بودن زیبایی است. کاملاً متصوّر است که بگوییم فی‌المثل الف زیباتر از ب است، اما زیبایی‌اش کمتر از زیبایی ج است. به این معنا البته مولانا زیبایی را نسبی می‌داند، و نه مطلق. و این نسبیّت می‌تواند چنان باشد که مثلاً یک چیز در قیاس با چیز دومی زیبا (دارای بهره‌ی بیشتری از زیبایی) و در قیاس با چیز سومی زشت (دارای بهره‌ی کمتری از زیبایی) باشد.

۵. همه چیز عالم زیباست، چون آفریده‌ی خداست. حال، بحث فقط در میزان این زیبایی است، و این که ما آدمیان، به دلایلی، هر چیزی را که دارای میزان قابل توجهی از زیبایی باشد زیبا می‌خوانیم، و هر چیزی را که دارای بهره‌ی کمتری از آن باشد زشت می‌خوانیم. اما با این وصف، در هر حال، نسبت میان زیبایی و زشتی از مقوله‌ی تناقض خواهد بود، نه تضاد. یعنی هر چیزی در عالم یا زشت است یا زیبا، و چیز خنثی یا وضع میانه‌ای قابل تصور نیست.

۶. مولانا زیبایی را هم به جسم نسبت می‌دهد، هم به نفس، و هم به روح. بنابراین، هم از زیبایی جسمانی می‌توان سخن به میان آورد، هم از زیبایی نفسانی، و هم از زیبایی روحانی. البته، این سه نوع زیبایی در یک مرتبه هم نیستند: زیبایی روحانی برتر از زیبایی نفسانی است، و زیبایی نفسانی برتر از زیبایی جسمانی.

منابع

- آرمسترانگ، جان، قدرت پنهان زیبایی، ترجمه سهیل ستمی، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۹۳ ش.
- اکو، امبرتو، تاریخ زیبایی، ترجمه هما بینا، تهران، فرهنگستان هنر، ۱۳۹۰ ش.
- خوانساری، محمد، منطق صوری (جلد اول و دوم)، چ ۴۵، تهران، نشر دیدار، ۱۳۹۱ ش.
- سارتول، کریسپین، «زیبایی»، تعریف هنر و زیبایی، ترجمه فائزه جعفریان، تهران، ققنوس، ۱۳۹۵ ش.
- ستولنیتس، جروم، «زشتی»، بیناب (ویژه زیبایی‌شناسی و فلسفه هنر)، ترجمه محسن کرمی، ش ۲۰، ۱۳۹۰ ش.
- سعدی شیرازی، گلستان، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۳ ش.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، «مقدمه»، غزلیات شمس تبریز، مولانا جلال‌الدین محمد، چ ۳، تهران، نشر سخن، ۱۳۸۸ ش.
- شوان، فریتیوف، اسلام و حکمت خالده، ترجمه فروزان راسخی، تهران، نشر هرمس، ۱۳۸۳ ش.
- ملکیان، مصطفی، درس گفتار فلسفه هنر، دانشکده الهیات و فلسفه واحد علوم و تحقیقات، تهران،

۱۳۹۲ش.

مولوی، جلال الدین محمد، *فیه ما فیه*، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۷ش.

Bell, C., *Art*, New York, Frederik, A. Stokes Company Publishers, 1913.

Levinson, J., "Aesthetic Pleasure", *A Companion to Aesthetics*. Stephen Davies . . . [et al.], 2nd ed. Wiley-Blackwell, 2009.

Marenbon, J., "Medieval and Renaissance Aesthetics", *A Companion to Aesthetics*, S. Davies(ed.), K. M. Higgins, R. Hopkins, R. Stecker and D. E. Cooper, Malden and Oxford, Wiley-Blackwell, 2009.

Davey, N., "Relativism", *A Companion to Aesthetics*, S. Davies(ed.), K. M. Higgins, R. Hopkins, R. Stecker and D. E. Cooper, Malden and Oxford, Wiley-Blackwell, 2009.